

# القسم الثاني: أجوبة أنصار الإمام المهدي (ع)

بخش دوم: پاسخ های انصار امام مهدی (ع)

پرسش ۳۷۵: کسی که در سخنانش راست نمی گوید، عصمت ندارد

السؤال / ۳۷۵: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على خير خلقه ساداتنا محمد وآله الطاهرين، ولعنة الله على مخالفيهم والمفتريين عليهم من الأولين والآخرين. العصمة لأهلها وليس لمن يلحن في خطابه ويخطيء (كذا) في نطقه ويكرر الكلمة تقويماً لذلك! عن أي إمام وأي عصمة تتحدثون قاتل الله الجهل.

المرسل: محمد الحسني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على خير خلقه ساداتنا محمد وآله الطاهرين، ولعنة الله على مخالفيهم والمفتريين عليهم من الأولين والآخرين. عصمت برای اهل آن است و نه برای کسی که در سخنانیش اشتباه سخن می گوید و در گفته هایش اشتباه می کند و برای درست گفتن یک کلمه چند بار آن را تکرار می کند! از کدام امام و از کدامین عصمت سخن می گوید؟! خداوند جهل و نادانی را ریشه کن سازد.

فرستنده: محمد الحسني

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين  
وسلم تسليماً.

اذكر لك ما جاء في كتاب: (الرد الأحسن في الدفاع عن أحمد الحسن)  
حول هذا الموضوع لعكك ترجع إلى رشدك وتستغفر ربك:

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الاثمة و المهديين و سلم  
تسليماً.

درباره‌ی این موضوع، آن چه را که در کتاب «برترین پاسخ در دفاع از احمد الحسن»  
آمده است بیان می‌کنم، تا شاید به هدایت بازگردی و از پروردگارت آمرزش طلبی:

### الوقفه الأولى:

من الإشكالات التي توهمها النجفي وبالغ في افتعال ضجة قد تعالى  
منها الاستهزاء والتشنيع على السيد أحمد الحسن وصي ورسول الإمام  
المهدي (ع)، وهي زعمه بوجود أخطاء لغوية في الكتب التي ألفها السيد  
أحمد الحسن وزعم النجفي أن ذلك دليل على كذب السيد أحمد الحسن  
(وحاشاه) !!!

ایستگاه اول:

از جمله اشکالاتی که نجفی گمان کرده و در مورد آن جوسازی نموده و به وسیله‌ی  
آن علیه سید احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی (ع) هیاهو به راه انداخته، این  
است که به زعم وی در کتاب‌هایی که سید احمد الحسن به نگارش در آورده است یک  
سری اشکالات لغوی وجود دارد و به خیال نجفی این مورد، دلیلی بر کذب سید احمد  
الحسن می‌تواند باشد (که هرگز چنین نیست)!

ویرد علیه:

أولاً: الأخطاء التي اعتبرتها قاتلة ولا يمكن أن تصدر من شخص يدعي العلم فضلاً عن من يدعي الرسالة عن الإمام المهدي، هي أخطاء مطبعية، ومثل هذه الأخطاء لا يكاد يخلو منها كتاب في العالم، بل حتى الكتب التي احتوت أحاديث الرسول محمد(ص) والأئمة(ع) لا تخلو من هكذا أخطاء حصلت أثناء الطباعة والنسخ، فهل هذا دليل على بطلانهم (وحاشاهم) !!!

و اما پاسخ:

اول: اشكالاتی که ایشان مدعی شده بسیار سنگین و قابل توجه است و صدور آنها از کسی که مدعی علم است امکان ندارد، چه برسد به کسی که مدعی رسالت از جانب امام مهدی است، اینها یک سری اشتباه‌های چاپی است و در دنیا کتابی نیست که از چنین اشکالاتی برکنار باشد؛ حتی کتاب‌هایی که احادیث حضرت محمد (ص) و ائمه (ع) را دربردارد نیز دارای چنین خطاهایی است که هنگام چاپ و نسخه‌برداری رخ می‌دهند. آیا این موضوع بر بطلان آنها است؟! در حالی که هرگز چنین نیست.

بل حصلت أخطاء مطبعية حتى في القرآن الكريم في بعض الطبعات، فهل يعتبر ذلك دليلاً ضد القرآن ومنزل القرآن، أعادنا الله تعالى من هكذا قول لا يمت إلى الحق بصلة بل هو من إحياءات الشيطان (لعنه الله).

حتی در برخی چاپ‌های قرآن کریم نیز اشکالات چاپی رخ داده است؛ آیا این موضوع دلیلی علیه قرآن و فرستنده‌ی آن به شمار می‌آید؟! خداوند متعال ما را از چنین سخنی که نه تنها هیچ ارتباطی با حق ندارد بلکه از الهامات شیطان که لعنت خداوند بر او باد می‌باشد، در پناه خود گیرد!

فهل يعقل يا حسن النجفي أن السيد أحمد الحسن لا يميّز حروف الجر هل هي ناصبة للأسماء أم جارة لها ؟!!! فهذا الأمر لا يخفى على أدنى

المستويات العلمية. وأحب أن أخبرك بأن السيد أحمد الحسن لا يشق له غبار في علوم اللغة العربية وهو أعرف بها منك ومن أسياذك، ولكنه لا يبالغ في التركيز على ذلك في كتاباته بقدر ما يركز على وضوح المعنى وقوة الحجة والبرهان، والأخطاء التي تشدقت بها لا تغير المعنى وأغلبها من الترف اللغوي الذي يضر أكثر مما ينفع وهو من الانهماك في العربية الذي ورد النهي عنه من أهل البيت(ص)، كما سيأتي بيانه إن شاء الله تعالى.

جناب آقای حسن نجفی! آیا معقول است که سید احمد الحسن تشخیص ندهد و نداند که حروف جرّ، اسامی را منصوب می کند یا مجرور؟! این مطلب حتی بر کسانی که سواد علمی بسیار پایینی داشته باشند هم پوشیده نیست. مایلم به شما خبر دهم که در علوم زبان عربی کسی به گرد سید احمد الحسن نمی رسد و ایشان در این خصوص از شما و سرورانت داناتر است. ولی ایشان در نوشته های خود بر این موضوع آن قدر که روی روشن ساختن معنا و قدرت استدلال و برهان آوری تمرکز می کند، متمرکز نمی شود. اشتباه هایی که شما با آنها مانور می دهی، نه تنها معنا را تغییر نمی دهد بلکه اغلب آنها از جنس بازی های لغوی است که بیش از آن که سود برساند خسارت به بار می آورد و این کار خود بخشی از مبالغه در عربی به شمار می رود که از اهل بیت (ع) احادیثی در نهی آن وارد شده است. ان شاء الله تعالی تفصیل این مطلب خواهد آمد.

فأنتم تبالغون في تزيين الكلام بالألفاظ المزخرفة ورغم ذلك فأخطأوكم لا تحصى في اللغة العربية، نعم أنتم تهتمون أشد الاهتمام بظاهر الكلام وقشوره وتتركون اللب والمعنى والحقيقة والروح، فكلامكم خال عن الرهبة والخشوع وحقيقة التذكير بالله تعالى؛ لأنه لا يخرج من القلب المضيء بنور الواحد القهار، بينما تجد خطابات السيد أحمد الحسن تهيمن على القلوب والأرواح وتعرج بها إلى ملكوت الله (عزوجل)، نعم تهيمن على القلوب التي تطلب الحق بصدق وإخلاص، وأما الذين في

قلوبهم مرض فلا تزيدهم إلا مرضاً، قال الله تعالى: (وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ) ([206]).

شما به آراستن کلام با واژه‌های زیبا زیاده‌روی می‌کنید و با این حال، خطاهای تان در زبان عربی از شماره بیرون است. آری، شما بیشترین توجه و اهتمام را به ظاهر و پوسته‌ی کلام دارید و معنی و لب و حقیقت و روح را کنار می‌گذارید؛ از همین رو سخنان تان از رهبت و خشوع و حقیقت‌یادآوری خداوند متعال خالی است؛ چرا که از قلبی که با نور واحد قهّار روشن شده باشد خارج نگشته است، حال آن که سخنرانی‌های سید احمد الحسن قلب‌ها و ارواح را تحت سیطره‌ی خود درمی‌آورد و آنها را به ملکوت خداوند عزوجلّ عروج می‌دهد. آری! بر قلبی که با صداقت و اخلاص در پی حق هستند سیطره می‌یابد، و اما کسانی که در دل مرضی دارند، فقط بر مرض‌شان می‌افزاید. خداوند متعال می‌فرماید: (و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی می‌پرسند: این سوره به ایمان کدام یک از شما افزود؟ آنان که ایمان آورده‌اند به ایمانشان افزوده شود و خود شادمانی می‌کنند \* و اما آنان که در دل‌هایشان مرضی است جز انکاری بر انکارشان نیفزود و همچنان کافر بمردند) ([207]).

وأحب أن أخبر حسن النجفي الذي بالغ في التشنيع على من يوجد في كتبه بعض الأخطاء اللغوية، بأن كتابه (الرد الحسن) مملوء بالأخطاء اللغوية وقد عدت ما يقارب المائة حتى سأمت العد وتركته، وبعض الصفحات تحتوي على ما يقارب العشرة أخطاء أو أكثر، وهذا شنيع جداً - حسب ما تذهب إليه - وبه يصبح كتابك قبيحاً لا حسناً وهذا قولك لا قولنا !!

به حسن نجفی که در بدگویی از کسی که در کتاب‌هایش چند خطای لغوی یافت شده، اغراق کرده است مایلیم اعلام کنم که کتاب خود وی به نام «الرد الحسن» آکنده از اشتباه‌های لغوی است و من نزدیک به صد اشتباه شمردم تا آنجا که دیگر از شمردن خسته شدم و آن را ترک کردم؛ برخی صفحات آن نزدیک به ده خطا یا بیشتر دارد. طبق عقیده‌ی شما، چنین چیزی بسیار زشت و قبیح است و با این حساب، کتاب شما قبیح خواهد بود نه نیکو؛ و این سخن شما است نه سخن ما!

**فكان الأجدر بك أن تحمل السيد أحمد الحسن على محمل حسن لا أن  
تشهر به على أنه لا يعرف عمل أحرف الجر، محاولاً بذلك خداع الناس  
البسطاء لصددهم عن إنقاذ أنفسهم و إتباع السيد أحمد الحسن اليماني  
الموعود.**

بر شما شایسته‌تر آن بود که سید احمد الحسن را بر محمل حَسَن (نیکویی) می‌نهادی، نه این که از او بدگویی کنی و زبان به این بگشایی که وی عملکرد حروف جرّ را نمی‌داند. این کار شما تلاشی برای فریفتن مردم ساده‌دل است تا مانع از آن شوی که آنها خودشان را نجات دهند و از سید احمد الحسن یمانی موعود پیروی نکنند.

**وأنا متأكد بل أقطع بأنك تعلم يقيناً بأن السيد أحمد الحسن لا يمكن أن  
يخفى عليه معرفة عمل أحرف الجر الذي لا يخفى على طالب الابتدائية،  
ولكنك اقتنصت ذلك لتعبر عن بغضك وحقك على السيد أحمد الحسن  
لتضحك على ذقون الناس المساكين بذلك، فأين الورع الذي تدعيه، وهل  
جعلت في حسابك أنك ستقف بين يدي الله تعالى وستسأل عن هذا الافتراء  
أم لا؟!؟! فقد تعلمنا من أهل العصمة أن نحارب أعداءنا بشرف لا بدهاء  
معاوية وشيظنته، وهاك اسمع كلام أمير المؤمنين(ع): (لولا الدين  
والتقى لكنت أدهى العرب)([208]).**

من مطمئن هستم و حتی شک ندارم که شما خود به یقین می‌دانی که امکان ندارد شناخت عملکرد حروف جرّ که بر دانش‌آموز دبستانی هم پوشیده نیست، بر سید احمد الحسن مخفی بماند ولی شما این مطلب را دست‌آویز قرار داده‌ای تا با آن بغض و کینه‌ای را که نسبت به سید احمد الحسن داری آشکار گردانی، تا با آن به ریش مردم بیچاره‌ی ساده بخندی. پس کجا است آن ورعی که ادعا می‌کنی؟ و آیا خود را آماده کرده‌ای بر این که در پیشگاه خداوند متعال می‌ایستی و از تو درباره این تهمت‌زنی سؤال خواهی شد یا نه؟! ما از اهل عصمت آموخته‌ایم که با دشمنان مان شرف‌مندانه جنگ کنیم، نه با زیرکی و شیطنت معاویه. بیا سخن امیرالمؤمنین (ع) را بشنو: «لو لا الدین و التّقی لکنت ادهی العرب» [209] (اگر دین‌داری و تقوای الهی نبود، از همه‌ی اعراب، زیرک‌تر و سیاست‌مدارتر بودم).

**وأقسم لك بالله العلي العظيم بأني عندما وجدت عشرات الأخطاء في كتابك لم أقطع بأنك جاهل بها ولم أشهر بذلك، بل ظننت بأنها أخطاء وقعت منك سهواً أو أثناء الطباعة. فكيف يسوغ لك أن تقطع بأن السيد أحمد الحسن يجهل أبسط قواعد اللغة العربية، لوجود بعض الأخطاء في كتبه ألم تحتمل بأنها حصلت أثناء الطباعة، فكيف تتهم السيد أحمد الحسن بذلك وهو الذي أفحم الجميع وأخرسهم عن مناظرته في القرآن الكريم، وهذه كتبه في التفسير والعقائد والأخلاق تشهد بذلك. فهل تقتنع يا حسن النجفي أن من يجيب على كل سؤال من القرآن والسنة يجهل عمل أحرف الجر بالأسماء!!!!?**

به خدای علیّ عظیم برای شما قسم می‌خورم که وقتی من ده‌ها خطا در کتاب شما دیدم، نگفتم که شما نسبت به آنها جهل داشته‌ای و آن را مایه‌ی طعنه و بدگویی علیه شما قرار ندادم؛ بلکه چنین گمان بردم که اینها اشتباه‌هایی بوده که سهواً یا در حین چاپ رخ داده است. پس شما چگونه به خودت اجازه دادی که به دلیل وجود داشتن

برخی اشتباه‌ها در کتب سید احمد الحسن، به طور قطعی و یقینی حکم کنی که وی نسبت به پیش پا افتاده‌ترین قواعد زبان عربی بی‌اطلاع است؟ آیا گمان نبردی که شاید اینها در اثنای چاپ پدید آمده است؟ چطور سید احمد الحسن را به چنین چیزی متهم می‌کنی و حال آن که وی همگان را به سکوت و خاموشی کشانده و در مناظراتش درباره‌ی قرآن کریم به همه‌ی آنها جواب دندان‌شکن داده است؟ کتب او در تفسیر و عقاید و اخلاق شاهدهی است بر این مدعا. جناب آقای حسن نجفی! آیا بر این باوری کسی که بر هر سؤال از قرآن و سنت پاسخ می‌گوید، تأثیرگذاری حروف جرّ بر کلمات را نمی‌داند؟!!

ثانياً: وحتى لو تنزلنا جدلاً وقلنا بوجود أخطاء فعلاً من قبل السيد أحمد الحسن، فهو لم يعلن بأنه معصوم في اللغة العربية، بل قال أنه معصوم من باب أنه لا يدخل الناس في باطل ولا يخرجهم من حق وهذا هو الهدف الذي بُعث من أجله الأنبياء والمرسلون(ص)، والذي يكفل دخول الناس الجنة ورضا الله تعالى. فما ينفع الإنسان إذا كانت أقواله في غاية الدقة والوزن وأعماله ملحونة قد تخطب في الجهالات واستباح المحرمات، وما يضر الإنسان إذا كانت أقواله ملحونة وأعماله موزونة بميزان الحق والعدل والإنصاف ويأمر بالحق وينهى عن الفحشاء والمنكر؟؟ كما ورد هذا المعنى عن أمير المؤمنين (ع): جاء رجل إلى أمير المؤمنين (ع) فقال: يا أمير المؤمنين، إن بلالاً كان يناظر اليوم فلاناً، فجعل يلحن في كلامه، وفلان يعرب ويضحك من بلال، فقال أمير المؤمنين (ع): (إنما يراد إعراب الكلام وتقويمه، ليقوم الأعمال ويهذبها، ما ينفع فلاناً إعرابه وتقويمه، إذا كانت أفعاله ملحونة أقبح لحن، وماذا يضر بلالاً لحنه، إذا كانت أفعاله مقومة أحسن تقويم، ومهذبة أحسن تهذيب)([210]).



دوم: حتی اگر ما جدلاً کوتاه بیایم و قبول کنیم که لغزش‌هایی از سوی سید احمد الحسن وجود داشته است، وی هیچ‌گاه اعلام نکرده است که در زبان عربی عصمت دارد بلکه گفته معصوم از این باب است که مردم را وارد گمراهی نمی‌کند و آنها را از هدایت خارج نمی‌گرداند؛ و این همان هدفی است که پیامبران و فرستادگان (ع) برای آن فرستاده شده‌اند که همین، کفیل مردم در داخل شدن‌شان به بهشت و رضای خدای تعالی است. برای انسان چه سود وقتی سخنانش در غایت دقت و استواری باشد ولی رفتارش غلط و نادرست طوری که در جهالت‌ها غوطه‌ور باشد و مُحَرّمات خدا را حلال نماید؟! اما اگر در گفتار انسان لغزش‌هایی دیده شود ولی اعمالش موزون به میزان حق و عدل و انصاف باشد و او به حق امر و از منکر نهی نماید، آیا ضرری به او می‌رسد؟! همان‌طور که این معنی در کلام امیر المؤمنین (ع) وارد شده است. مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! امروز بلال با فلانی مناظره می‌کرد و الفاظ وی لحنی معیوب داشت و آن کس که عباراتش معرب و صحیح بود به بلال می‌خندید. امیر المؤمنین (ع) فرمود: (إنما يراد إعراب الكلام وتقويمه، ليقوم الأعمال ويهذبها، ما ينفع فلاناً إعرابه وتقويمه، إذا كانت أفعاله ملحونة أقبح لحن، وماذا يضر بلالاً لحنه، إذا كانت أفعاله مقومة أحسن تقويم، ومهذبة أحسن تهذيب)، (إعراب و قوام داشتن کلام فقط برای تقویم و تهذیب اعمال است. فلانی اگر افعال نادرستی داشته باشد، إعراب کلامش سودی ندهد و بلال را که افعالش به درستی آراسته است، لحن الفاظش زیانی نرساند) ([211]).

**فأقول لك: ما ينفعكم إذا كانت أقوالكم قويمه وأفعالكم ملحونة أشد لحن  
 ؟!!! كمداهنتكم للأمريكان وقبول نظريتهم الديمقراطية والدستور  
 الوضعي وتركم لكتاب الله تعالى وراء ظهوركم كأنكم لا تعلمون !! و...  
 و... العشرات من المخالفات الصريحة للقرآن والسنة المطهرة.**

من به شما می‌گویم: چه سودی برای شما دارد اگر سخنان تان زیبا و استوار باشد ولی اعمال تان نادرست و معیوب؟! همان‌طور که با آمریکا از درِ چاپلوسی و چرب‌زبانی وارد شده‌اید و نظریه‌ی دموکراسی و قانون وضعی آنها را پذیرفته‌اید و کتاب خدای متعال را به پشت سر افکنده‌اید گویی به کل از آن بی‌خبرید!! و.... و.... و.... ده‌ها کار دیگری که صریحاً با قرآن و سنت مطهر، مخالف و معارض است.

وما یضر السید احمد الحسن إذا كانت أقواله ملحونة - علی زعمکم - وأفعاله موافقة للقرآن والسنة المطهرة ومخالف لأعداء الله تعالى اليهود وأمريكا عدوة الشعوب، قال تعالى: (وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مَلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) [212].

سید احمد الحسن را چه زیان وقتی سخنانش به زعم شما نازیبا و نادرست باشد ولی کردارش موافق قرآن و سنت مطهر و مخالف با دشمنان خدای متعال، یهود و آمریکای دشمن ملت‌ها باشد؟ خدای تعالی می‌فرماید: (یهودان و ترسایان از تو خوشنود نمی‌شوند، تا به آیینشان گردن نهی. بگو: هدایت، هدایتی است که از جانب خدا باشد اگر از آن پس که خدا تو را آگاه کرده است از خواسته‌ی آنها پیروی کنی، هیچ یاور و مددکاری از جانب او نخواهی داشت) [213].

وها أنتم حتی فی إشکالاتکم شاکلتم أعداء أولیاء الله تعالى، فقدیمأ احتج فرعون علی نبی الله موسی (ع) بثقل اللسان وعدم البیان والوضوح فی الکلام، قال الله تعالى: (وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ \* أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ) [214].

حتی شما در ایراد گرفتن هایتان، مانند دشمنان اولیای الهی عمل کرده‌اید. پیش‌تر نیز فرعون از سنگینی زبان و نیز روشن و درست سخن نگفتن پیامبر خدا موسی (ع) خرده گرفته بود. حق تعالی می‌فرماید: (فرعون در میان مردمش ندا داد: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟ \* آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟) ([215]).

**وجاء في تفسير القمي: (ثم حكى قول فرعون وأصحابه لموسى (ع) فقال: (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ) أَي يَا أَيُّهَا الْعَالِمُ، (ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ) ثم قال فرعون: (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ) يعني موسى، (وَلَا يَكَادُ يُبِينُ) فقال لم يبين الكلام) ([216]).**

در تفسیر قمی آمده است: «سپس گفتار فرعون و اصحابش به موسی (ع) را حکایت کرده و گفته است: (گفتند: ای جادوگر!)، یعنی ای عالم! (پروردگارت را با آن عهدی که با تو نهاده است برای ما بخوان که ما هدایت شدگانیم)،. سپس فرعون گفت: (آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل؟)، یعنی موسی (که درست سخن گفتن نتواند؟)، گفت: کلام را روشن و واضح بیان نمی‌کند) ([217]).

**وقال الشيخ الطوسي في التبيان: (... ويكون قول فرعون: (وَلَا يَكَادُ يُبِينُ) إنه لا يأتي ببيان يفهم كذباً عليه ليغوي بذلك الناس ويصرف به وجوههم عنه) ([218]).**

شیخ طوسی در بیان گفته است: «... و این سخن فرعون» (که درست سخن گفتن نتواند) «او به دروغ موسی را چنین نسبت داد که به گونه‌ای سخن می‌گوید که فهمیده نمی‌شود، تا با آن مردم را بفریبید و مردم را از او رویگردان سازد» ([219]).

وقال الشيخ الطبرسي في تفسيره: (ومعنى قوله: (وَلَا يَكَادُ يُبِينُ) أي: لا يأتي ببيان وحجة، وإنما قالوا ذلك تمويها ليصرفوا الوجوه عنه) [220]. وقال أيضاً: (... (وَلَا يَكَادُ يُبِينُ) أي: ولا يكاد يفصح بكلامه وحججه للعقدة التي في لسانه) [221].

شیخ طبرسی در تفسیرش گفته است: «و معنای این سخن که» (که درست سخن گفتن نتواند) «یعنی: او سخن فصیح نیست و حجیت ندارد، و این را به دروغ گفتند تا مردم را از او رویگردان سازند».[222] و همچنین می‌گوید: «....» (که درست سخن گفتن نتواند) «یعنی: او در کلام و حجت‌آوری فصیح نیست، به جهت گره‌ای که در زبانش داشت» [223].

وقال الفيض الكاشاني في تفسيره: (... أم أنا خير مع هذه المسلكة والبسطة من هذا الذي هو مهين ضعيف حقير لا يستعد للرياسة ولا يكاد يبين الكلام لما به من الرتبة فكيف يصلح للرسالة...) [224].

فیض کاشانی در تفسیرش گفته است: «.... یا من با این سلطنت و وسعتی که دارم بهتر از این خوارِ ضعیفِ حقیری هستم که قابلیت فرمان‌روایی ندارد و نمی‌تواند کلامش را به وضوح بیان کند؛ حال چگونه صلاحیت رسالت را پیدا کرده است؟...» [225].

ومثل فصيح اللسان مظلم القلب: كبيت وضع فوق سطحه مصباح، فهو من الخارج مضيء ومن الداخل مظلم قد اتخذته الشياطين مسكناً.

مَثَل کسی که زبانی فصیح ولی دلی تاریک دارد، مَثَل خانه‌ای است که بالای بامش چراغی نهاده شده که از خارج روشن است و از داخل تاریک و شیاطین آن را مأوی و مسکن خود برگزیده‌اند.

وقد وردت روايات كثيرة تؤكد هذا المعنى، وتبين أن قيمة الإنسان وقدره تابع لصفاء القلب والسريرة ولا يقاس بفصاحة اللسان وزخرفة الكلام:

روايات زیادی وارد شده که مؤید این معنا است و بیان می‌دارد قدر و ارزش انسان تابع صفای قلب و باطن او است و این موضوع با فصاحت زبان و چیره‌دستی در سخن سنجیده نمی‌شود:

عن عمرو، عن أبي عبد الله (ع)، قال: قال لنا ذات يوم: (تجد الرجل لا يخطئ بلام ولا واو خطيباً مصقياً ولقلبه أشد ظلمة من الليل المظلم، وتجد الرجل لا يستطيع يعبر عما في قلبه بلسانه وقلبه يزهر كما يزهر المصباح) [226].

از عمرو از امام صادق (ع) نقل شده است که روزی به ما فرمود: «گاهی مردی را می‌بینی که در سخن‌وری در یک لام و یا واو خطا نکند، خطیبی است زبردست و شیوا ولی دلش از شب تاریک و ظلمانی، تاریک‌تر و سیاه‌تر است، و شخصی را می‌یابی که نمی‌تواند آنچه در دل دارد به زبان آورد (و بیان خوبی ندارد) ولی دلش (از نور ایمان مملو است و) مانند چراغ، نورافشانی می‌کند».[227]

وقال المولى محمد صالح المازندراني تعليقاً على هذه الرواية: (وفيه دلالة واضحة على أن حسن الظاهر وطلاقة اللسان وفصاحة البيان بدون تنور القلب وصفائه واستقامته لا عبرة بها، وإنما العبرة بصفاء الباطن ونورانيته وإن لم يكن معه صفاء الظاهر، والله الناظر الرقيب لا ينظر إلى صور ظاهركم وإنما ينظر إلى صور باطنكم. اللهم نور قلوبنا بنور الإيمان) [228].

ملا محمد صالح مازندرانی در حاشیه‌ای بر این روایت نوشته است: «و دلالت روشنی دارد بر این که حُسن ظاهر و شیوایی زبان و فصاحت بیان، بدون نورانیت و صفای قلب و استقامت آن، فایده‌ای ندارد و فایده فقط به صفای باطن و نورانیت آن است حتی اگر همراه با آن، صفای ظاهر نباشد. خداوند که ناظر و رقیب است، به ظاهر صورت‌هایتان نمی‌نگرد بلکه فقط به باطن شما نظر می‌افکند. خدایا! دل‌های ما را به نور ایمان روشن گردان» [229].

**وأرجع وأقول: ما دام أن السيد أحمد الحسن سائر بسيرة النبي محمد(ص) وعترته الطاهرة(ع)، ومتخذ القرآن الكريم شعاراً ودثاراً، ومخالف ومحارب لأعداء الله تعالى من اليهود والأمريكان والنواصب الأرجاس الأنجاس، فلا يضره لحن اللسان - إن وجد - ولا ينفع سيبويه والأخفش والفراء فصاحتهم إذا كانوا مخالفين للثقلين (القرآن والعتره).**

حال بازمی‌گردم و می‌گویم: تا زمانی که سید احمد الحسن بر اساس سیره‌ی حضرت محمد (ص) و خاندان پاک آن حضرت سیر می‌کند و قرآن را شعار و پناه خود گرفته و با دشمنان خدای متعال از یهود و آمریکا و نواصب ناپاک نجس، مخالف و محارب است، کاستی زبان - اگر یافت شود - زبانی به او نمی‌رساند؛ در حالی که اگر سیبویه‌ها و اخفش‌ها و فراءها مخالف ثقلین (قرآن و عترت) بوده باشند، فصاحت‌شان سودی به حال آنها نمی‌بخشد.

**ثالثاً: لقد حدد الأئمة(ع) العلامات التي يعرف بها الحجة على الخلق، ولم يذكرها منها المعرفة الدقيقة في اللغات.**

سوم: ائمه (ع) علامت‌ها و نشانه‌هایی که با آن حجت بر مردم شناخته می‌شود را مشخص و معین کرده‌اند که در آنها، شناخت عمیق نسبت به زبان‌ها را قید ننموده‌اند.

عن الحرث بن المغيرة، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): بم يعرف صاحب هذا الأمر؟ قال: (بالسكينة والوقار والعلم والوصية) [230].

حارث بن مغیره ی نصری می گوید: به امام ابو عبد الله (ع) عرض کردم: صاحب این امر به چه چیزی شناخته می شود؟ حضرت فرمود: «به سکینه و وقار و علم و وصیت».

[231]

والعلم المذكور في الرواية السابقة ليس منه الانهماك في تعلم اللغة العربية، بدليل الرواية الآتية: (عن أبي الحسن موسى (ع) قال: دخل رسول الله (ص) المسجد فإذا جماعة قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقيل: علامة، قال: وما العلامة؟ فقالوا له: أعلم الناس بأنساب العرب ووقائعها وأيام الجاهلية والأشعار والعربية، قال: فقال النبي (ص): ذاك علم لا يضر من جهله، ولا ينفع من علمه، ثم قال النبي (ص): إنما العلم ثلاثة: آية محكمة، أو فريضة عادلة، أو سنة قائمة، وما خلاهن فهو فضل) [232].

غور در فراگیری زبان عربی از جمله ی علوم مذکور در این روایت نیست؛ با توجه به روایت بعدی: امام کاظم (ع) می فرماید: «روزی رسول خدا (ص) به مسجد آمد. گروهی را دید که گرد مردی جمع شده اند. پرسید: این کیست؟ گفتند: علامه است. فرمود: در چه چیز علامه است؟ گفتند: داناترین مردم به نسبها و وقایع عرب است و بیشتر از همه به روزهای مهم جاهلیت و اشعار عربی آگاه است. پیامبر فرمود: این را اگر کسی نداند زیان نمی کند و کسی که می داند نفعی نمی برد. سپس پیامبر (ص) فرمود: علم منحصر است به سه چیز: آیه ی محکم، فریضه ی عادل یا سنت قائم و غیر از اینها زیادت (فضل) محسوب می شود» [233].

وهنا وصف النبي (ص) علم الأنساب والأشعار والعربية بأنه علم لا ينفع من علمه ولا يضر من جهله وهو فضلة، وحدد العلوم التي ينبغي أن

**يجتهد المؤمن في تحصيلها وهي: آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة.**

در اینجا پیامبر (ص) علم نسبها و اشعار عربی را علمی توصیف نموده که اگر کسی بداند نفعی نمی‌برد و اگر کسی نداند زیان نمی‌کند و تنها زیادت (فضلی) محسوب می‌شود. ایشان علومی که شایسته است مؤمن در تحصیل آن بکوشد را تعیین نموده که عبارتند از: آیه‌ی محکم یا فریضه‌ی عادل یا سنت قائم.

**نعم، نحن لا نقول بحرمة تعلم علوم اللغة العربية، ولكن نقول ينبغي الاقتصار على مقدار الحاجة فقط، وترك الانهماك في ذلك، وينبغي تكريس أيام العمر لدراسة ومعرفة علوم القرآن والسنة.**

آری، ما قائل به حرام بودن یادگیری علوم زبان عربی نیستیم بلکه می‌گوییم باید فقط به مقدار نیاز بسنده کرد و از غور در آن پرهیز نمود و شایسته است که ایام عمر برای آموختن و شناخت علوم قرآن و سنت اختصاص یابد.

**عن الصادق (ع) أنه قال: (من انهمك في طلب النحو سلب الخشوع)**  
[234].

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «کسی که غرق در فراگیری علم نحو شود، فروتنی را از دست می‌دهد» [235].

**وقال أيضاً (ع): (أصحاب العربية يحرفون الكلم عن مواضعه)** [236].

همچنین ایشان (ع) می‌فرمایند: «اصحاب زبان عرب، کلام را از موضع‌اش منحرف می‌سازند» [237].



و عن أمير المؤمنين (ع): (إنكم إلى إعراب الأعمال أحوج منكم إلى إعراب الأقوال) ([238]).

و همچنین از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود: «به درستی که شما به نیکو کردن کردار خود نیازمندترید تا زیباسازی گفتارتان» ([239]).

و عنه (ع): (الشرف عند الله سبحانه بحسن الأعمال، لا بحسن الأقوال) ([240]).

و نیز ایشان (ع) فرمود: «شرافت و بزرگی از دید خدای سبحان، به نیکویی کارها است نه به نیکویی گفتارها» ([241]).

و عن أبي الأزهر ناصح بن علي البرجمي في حديث طويل أنه قال: (جمعني مسجد بإزاء دار السندي بن شاهك وابن السكيت فتفاوضنا في العربية ومعنا رجل لا نعرفه فقال: يا هؤلاء، أنتم إلى إقامة دينكم أحوج منكم إلى إقامة السننكم، وساق الكلام إلى إمام الوقت وقال: ليس بينكم وبينه غير هذا الجدار، قلنا: تعنى هذا المحبوس موسى؟ قال: نعم، قلنا: سترنا عليك فقم من عندنا خيفة أن يراك أحد جليسنا فنؤخذ بك قال: والله لا يفعلون ذلك أبداً والله ما قلت لكم إلا بأمره) ([242]).

از ابی الازهر ناصح بن علیہ برجمی نقل شده است که در حدیثی طولانی گفت: «با ابن سکیت در مسجدی کنار خانه‌ی سندی بن شاهک نشسته بودیم و در مورد زبان و اعراب بحث می‌کردیم و همراه ما مردی بود که او را نمی‌شناختیم. او خطاب به ما گفت: شما به برپا داشتن دین‌تان بیش از اقامه‌ی زبان‌هایتان نیاز دارید. پس کلام را به سوی امام وقت برد و گفت: بین شما و او فاصله‌ای نیست جز این دیوار. گفتیم: منظورت این زندانی موسی است؟ گفت بله. گفتیم: بلند شو و مخفیانه از نزد ما برو قبل از این که کسی شما را همنشین ما ببیند و به سبب شما گرفتار شویم. گفت به خدا

قسم هرگز چنین نخواهند کرد، به خدا قسم این موضوع را به شما نگفتم مگر به دستور ایشان» [243].

وكل هذه الروايات تؤكد على ضرورة الاهتمام بإصلاح الأفعال والسير وفق الشريعة المحمدية الغراء وترك الإفراط في الاهتمام بإصلاح الأقوال إلا بمقدار ما يمكن به تبليغ الناس وإفهامهم وهدايتهم لما يصلح حالهم دنيا و آخرة.

این روایات جملگی تأکید دارد بر ضرورت اهتمام به نیکوسازی کردارها و حرکت بر اساس شریعت والای محمدی و ترک کردن افراط در همت گماشتن بر نیکوسازی گفتارها مگر به آن مقدار که بتوان معانی را به مردم رساند و مطلب را به آنها فهماند و آنها را به آنچه حالشان را در دنیا و آخرت نیکو می‌گرداند هدایت نمود.

ثم إن كل نبي أو حجة لا يبعث إلا بلسان قومه، ولا يخفى أن لسان قومنا في العصر الحاضر هو التحوار والتفاهم باللغة العامية الدارجة، وليس باللغة الفصحى، بل إن أفصح الناس في هذا الزمان لا يصل إلى مستوى فصاحة ربات البيوت والصبية في عصر صدر الإسلام.

به علاوه هر پیامبر و حجتی به زبان قومش مبعوث می‌شود و پوشیده نیست که زبان مردم ما در عصر حاضر، محاوره و گفت‌وگو بر اساس زبان عامیانه‌ی متداول است و نه زبان فصیح؛ حتی فصیح‌ترین مردم در این زمان نمی‌تواند به سطح فصاحت زنان خانه‌دار و دختر بچه‌های دوران صدر اسلام برسد.

فالذي يبعث من قبل الإمام المهدي (ع) كرسول ومبلغ عنه، لا يحتاج إلى أكثر ما يستطيع به إيضاح الحجة للناس والتفاهم معهم لهدايتهم إلى الصراط المستقيم، وهذا أمر ضروري لا يمكن الاستغناء عنه بحال، وأما

ما زاد على ذلك فلا يشترط توفره في الشخص المرسل عن الإمام الحجة ابن الحسن أرواحنا لتراب مقدمه الفداء؛ لأن هذا المقدار يكفي لأداء مهمته فما الداعي لاشتراط الزيادة، وهذه الزيادة أمر موكول إلى الإمام المهدي (ع)، إن شاء راعاها في الشخص المرسل وإن شاء تركها، ولا يمكن للناس الاحتجاج عليه بذلك، وسيأتيهم الجواب: بأن رسولنا قد أوصل الرسالة وأوضحها بخطاب يفهمه العالم والجاهل والطبيب والمهندس والفلاح والراعي فاحسنوا في نار جهنم ولا تكلمون.

کسی که از سوی امام مهدی (ع) به عنوان فرستاده و مبلّغ ایشان ارسال می‌شود، به بیش از آن چه که بتواند نشانه‌ها را بر مردم آشکار سازد و هدایت‌شان را به آنها تفهیم نماید، نیاز پیدا نمی‌کند، و این مؤلفه‌ای است ضروری که به هر حال از آن بی‌نیاز نمی‌توان بود. اما زیادی بر آن که در فرستاده شده از سوی امام حجت بن الحسن (ع) که جان‌های ما فدای خاک پای او باد، وجود داشته باشد، شرط نیست زیرا همین مقدار برای انجام مأموریت و وظیفه‌ی او کفایت می‌کند؛ بنابراین دلیلی بر شرط بودن زیادی بر آن، وجود ندارد. این فزونی، یک ویژگی است که به امام مهدی (ع) موكول می‌باشد که اگر ایشان بخواهد آن را در شخص ارسال شده لحاظ می‌کند و یا آن را ترک می‌نماید. به هر حال این چیزی نیست که مردم با آن احتجاج نمایند چرا که جواب چنین خواهد بود: رسول فرستاده‌ی ما پیام را رساند و آن را با گفتاری که عالم و جاهل و طبیب و مهندس و کشاورز و چوپان می‌فهمند، شرح داده و آشکار ساخته است، پس در آتش جهنم گم شوید و با من سخن مگویید.

رابعاً: يجب أن نعرف بعد ذلك ما معنى الفصاحة والبلاغة التي اشتهر بها الرسول محمد (ص) والأئمة المعصومون (ع)؟ هل هي ما توهمه البعض، بأنها المبالغة في إتقان قواعد اللغة العربية المعروفة عندنا أم شيء آخر؟؟

چهارم: پس از این، باید بدانیم که منظور از آن فصاحت و بلاغتی که حضرت محمد(ص) و ائمه‌ی معصومین (ع) به آن اشتهار یافته‌اند چیست؟ آیا مراد همان چیزی است که عده‌ای خیال کرده‌اند، یعنی مبالغه در زیباسازی و استوارسازی قواعد مشهور زبان عربی در نظر ما یا چیز دیگری است؟

**وعند التدبر في الروايات السابقة يتضح بأنها غير تلك القواعد المعروفة عند الناس، ولو كانت تلك القواعد هي المقصود من البلاغة والفصاحة، لما نهى الأئمة عن الانهماك في دراستها ووصفوها بأنها تسلب الخشوع، ولما وصفها الرسول محمد(ص) بأنها علم فضلة لا يضر من جهله ولا ينفع من علمه، ولما وُصف أصحابها بأنهم يحرفون الكلم عن مواضعه، وإليك الروايتان الآتيتان اللتان يتضح من خلالهما بأن الإمام الصادق (ع) قد خالف قواعد العربية المعروفة عندنا:**

با تدبّر در روایات که قبلاً ذکر شد نمایان می‌شود که این فصاحت و بلاغت، چیزی غیر از قواعدی است که در نظر مردم شناخته شده است و اگر مقصود از این قواعد، بلاغت و فصاحت می‌بود، ائمه از غور در آن نهی نمی‌کردند و آن را به این که «خشوع را می‌برد» توصیف نمی‌نمودند و حضرت محمد (ص) نیز آن را به عنوان «علمی زیادی که اگر کسی نداند زیان نمی‌کند و کسی که می‌داند نفعی نمی‌برد» توصیف نمی‌فرمود. همچنین اصحاب آن، به عنوان کسانی که «کلمات را از معنی خود منحرف می‌سازند» وصف نمی‌شدند. اکنون توجه شما را به دو روایت زیر جلب می‌کنم که در آنها روشن می‌شود امام صادق(ع) با قواعد عربی که برای ما مشهور و معروف است از در مخالفت وارد شده است:

عن محمد بن مسلم، قال: (قرأ أبو عبد الله (ع): ولقد نادانا نوحاً، قلت: نوح! ثم قلت: جعلت فداك لو نظرت في هذا أعني العربية، فقال: "دعني من سهكم") ([244]).

محمد بن مسلم می گوید: امام صادق (ع) این گونه قرائت فرمود: «و لقد نادانا نوحاً» عرض کردم: نوح! سپس گفتم: فدایت شوم، ای کاش در این - یعنی در قواعد عربی - دقت می کردید. حضرت فرمود: (رها کنید مرا از این بوی گندتان) ([245]).

و عن حويزة بن أسماء، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): (إنك رجل لك فضل، لو نظرت في هذه العربية، فقال: "لا حاجة لي في سهكم هذا") ([246]).

حويزة بن اسماء نیز می گوید: به ابوعبدالله (ع) عرض کردم: شما مرد فاضلی هستی، خوب است در این قواعد عربی نظر می افکندی. حضرت (ع) فرمود: «مرا به این بوی گندتان حاجتی نیست» ([247]).

فجملة (ولقد نادانا نوح) في القرآن محل (نوح) فيها من الأعراب: فاعل، وفي قواعد اللغة العربية حكم الفاعل الرفع دائماً، بينما قرأه الإمام الصادق (ع) بالنصب، فعندما سمع ذلك الصحابي الجليل محمد بن مسلم، قال: نوح! على نحو الاستغراب. أي إنه فاعل مرفوع لا مفعول به منصوب! ثم اقترح على الإمام الصادق (ع) أن يطلع على قواعد اللغة العربية ليتجنب اللحن في الكلام. فأجابه قائلاً: (دعني من سهكم).

از نظر اعراب، «نوح» در جمله ی قرآنی «و لقد نادانا نوح» فاعل و طبق قواعد زبان عربی، فاعل همیشه مرفوع است، حال آن که امام صادق (ع) آن را با نصب قرائت نموده است. وقتی صحابی جلیل القدر محمد بن مسلم آن را شنید و با توجه به قواعد عربی از روی تعجب گفت: نوح! یعنی نوح فاعل و مرفوع است، نه مفعول و منصوب!

سپس به امام پیشنهاد داد که بر قواعد زبان عربی اطلاع یابد تا از لغزش و کاستی در گفتار دور بماند. امام(ع) در پاسخ به او فرمود: «رها کنید مرا از این بوی گندتان».

**والسهك هو: الرائحة الكريهة النتنة التي تتبعث من الإبط أو من اللحم المتفسخ الفاسد، فهل يوجد وصف أقبح من هذا الوصف !!؟**

«سهك» عبارت است از بوی ناپسند و متعفن زیر بغل یا بوی بد گوشت قطعه قطعه شده و فاسد. آیا توصیفی زشت‌تر از این هم یافت می‌شود؟!!

**وفي الرواية الثانية لو كان حويزة بن أسماء لم يسمع من الإمام الصادق مخالفة لقواعد العربية لما عرض عليه النظر في العربية، فأجابه الصادق (ع) بنفس ما أجاب به محمد بن مسلم.**

در روایت دوم اگر حويزة بن اسماء چیزی از مخالفت امام صادق(ع) با قواعد زبان عربی نشنیده بود، به او پیشنهاد نمی‌داد که در زبان عربی نظر افکند و امام صادق(ع) نیز همان پاسخی را که به محمد بن مسلم داد به او ارایه فرمود.

**ولكي لا نتهم بأننا ننسب الجهل إلى الأئمة(ع)، أقول: حاشا الأئمة(ع) من الجهل بهكذا أمور، فربما أراد الإمام الصادق (ع) أن يُعَلِّمَ شيعته ويبعدهم عن الاقتصار على تحسين الألفاظ والمبالغة في التدقيق بها، والغفلة عن روح الكلام ومعدنه وهو الإخلاص ومراقبة الله تعالى فيما يلفظه اللسان، هل هو معصية أم طاعة؟ وأيضاً لفت النظر إلى أن المهم في الكلام هو الحجة والبرهان وفصل الخطاب، لا الألفاظ المزخرفة المنمقة الخالية من الدليل والحجة والتي لا يشم منها خشية الله تعالى ومخافته.**

از این جهت که ما متهم نشویم به این که ائمه(ع) را به جهل و نادانی منتسب می‌کنیم، می‌گوییم: از ائمه(ع) بسی دور است که نسبت به این موارد جاهل باشند. شاید امام صادق(ع) می‌خواسته شیعیانش را آموزش دهد و آنها را از اکتفا کردن به زیباسازی الفاظ و مبالغه در باریک‌بینی در آن، دور کند و ایشان را از غفلت از روح کلام و معدن آن که همان اخلاص و مراقبت خدای تعالی در آن‌چه زبان به گفتار می‌آورد است و دقت در این که آیا این معصیت است یا طاعت، پرهیز دهد. همچنین توجه‌ها را به این موضوع جلب کند که آن‌چه در کلام اهمیت دارد، حجت و برهان و فصل الخطاب است نه واژه‌پردازی‌های زیبا و آراسته اما فارغ از دلیل و حجت، که از آن بوی ترس و بیم از خدای متعال به مشام نمی‌رسد.

**أو أن الإمام الصادق (ع) أراد أن يمتحن الجالسین ويختبر إيمانهم بإمامته(ع).**

یا امام صادق(ع) می‌خواسته است افراد حاضر در مجلس را امتحان کند و میزان ایمان آنها به امامتش را بسنجد!

**أو أن الإمام الصادق (ع) أراد أن يبين أن الإمام والحجة على الخلق لا يشترط أن يكون كلامه موافقاً تماماً لقواعد العربية المعروفة بقدر موافقته لقواعد الشريعة من الهدى والعدل والإنصاف والحكمة والحجة والبرهان، وبعبارة أخرى: لا يخرج الناس من حق ولا يدخلهم في باطل، كما ورد عن أهل البيت(ع)، وعلى كل الاحتمالات فهي لصالح السيد أحمد الحسن؛ لأن الأحاديث تدل على عدم جواز الإشكال على المعصوم باللغة العربية.**

یا امام صادق(ع) درصدد بوده است روشن نماید که برای امام و حجت بر مردم، شرط نیست که گفتارش کاملاً با قواعد متواتر عربی موافق باشد، به همان اندازه‌ای که

باید با قواعد شریعت از هدایت و عدل و انصاف و حکمت و حجت و برهان هماهنگ و سازگار باشد؛ و به عبارت دیگر: مردم را از حق خارج نسازد و به باطل در نیاورد، همان گونه این مطلب از اهل بیت (ع) نقل شده است.

به هر حال تمام این احتمالات به نفع سید احمد الحسن است زیرا روایات بر عدم جواز خرده‌گیری بر معصوم با توجه بر قواعد عربی دلالت دارد.

**وربما لو كان حسن النجفي في زمن الإمام الصادق (ع) لأشكل عليه  
أو شكك في إمامته بمجرد أن سمعه خالف بعض قواعد العربية !!!**

شاید اگر حسن نجفی در زمان امام صادق (ع) بود، به محض این که چیزی مخالف با قواعد عربی از او می‌شنید، بر امام اشکال می‌گرفت یا در امامت آن حضرت شک می‌کرد!!

**وإليك الروايات التي تنص على أن المعصوم هو من لا يُخرج الناس  
من هدى ولا يُدخلهم في باطل وليس المعصوم من عُصم في اللغة العربية  
:!!**

اکنون توجه شما را به روایاتی جلب می‌کنم که می‌گویند معصوم کسی است که مردم را از هدایت خارج نمی‌گرداند و به باطل وارد نمی‌سازد و معصوم کسی نیست که در زبان عربی عصمت داشته باشد!!

**عن الرسول محمد(ص) أنه قال: (... يا علي، اقرأهم مني السلام من  
لم أر منهم ولم يرني، وأعلمهم أنهم إخواني الذين أشتاق إليهم، فليلقوا  
علمي إلى من يبلغ القرون من بعدي، وليتمسكوا بحبل الله وليعتصموا به،  
وليجتهدوا في العمل، فإننا لا نخرجهم من هدى إلى ضلالة، وأخبرهم أن**



**الله (عزوجل) عنهم راض، وأنه يباهي بهم ملائكته وينظر إليهم في كل جمعة برحمته ويأمر الملائكة أن تستغفر لهم) ([248]).**

از حضرت محمد(ص) نقل شده است که فرمود: «... ای علی! از من به آنها سلام برسان، کسانی که آنها را نمی بینم و آنها که مرا نمی بینند و به آنها اعلام کن که برادران من هستند و من به آنها مشتاقم و علم مرا به اهل قرون آینده برسانند و به رشته ی خدا چنگ زنند و به آن خود را نگهدارند و در کار، کوشش کنند که ما آنها را از هدایت به گمراهی بیرونشان نمی کنیم، و به آنها خبر ده که خداوند عزوجل از آنها راضی است و به ایشان بر فرشتگان خود افتخار می کند و در هر جمعه نظر رحمت به آنها دارد و فرشتگان را امر می کند که برای ایشان آمرزش بخواهند» ([249]).

**وجاء في زيارة الإمام الحسين (ع): (... وخامس أصحاب الكساء، غذتك يد الرحمة، وتربيت في حجر الإسلام، ورضعت من ثدي الإيمان، فطبت حياً وميتاً، صلى الله عليك، أشهد أنك أديت صادقاً، ومضيت على يقين، لم تؤثر عمى على هدى، ولم تمل من حق إلى باطل) ([250]).**

در زیارت امام حسین(ع) آمده است: «... و پنجم اصحاب کساء، دست رحمت غذایت داد، و در دامن اسلام پرورش یافتی، و از سینه ی ایمان شیر داده شدی، پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی، درود خدا بر تو باد. گواهی می دهیم که تو صادقانه ادای وظیفه کردی و با یقین درگذشتی، گمراهی را بر هدایت ترجیح ندادی، و از حق به باطل منحرف نگشتی» ([251]).

**وعن أمير المؤمنين (ع)، أنه قال: (... انظروا أهل بيت نبیکم فالزموا سمتهم واتبعوا أثرهم فلن یخرجوكم من هدی، ولن یعیدوكم فی ردی. فإن لبدوا فالبدوا وإن نهضوا فانهضوا. ولا تسبقوهم فتضلوا، ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا) ([252]).**

از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود: «... به اهل بیت پیغمبر خود نگاه کنید و به آن سو که می‌روند بروید و پی آنها را بگیرید که هرگز شما را از راه راست بیرون نبرند و به هلاکت و گمراهی برنگردانند. اگر ایستادند بایستید و اگر برخاستند برخیزید. بر آنها پیشی مگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که تباه می‌گردید» ([253]).

**و عن رسول الله (ص): (من سره أن يحيى حياتي ويموت ميتتي ويدخل الجنة التي وعدني ربي قضيب من قضبانه غرسه بيد ثم قال له كن فكان فليتول علي بن أبي طالب (ع) من بعدي والأوصياء من ذريتي، فإنهم لا يخرجونكم من هدى ولا يعيدونكم في ردى ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم) ([254]).**

پیامبر (ص) فرمود: «هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده است درآید و به شاخه‌ای از شاخه‌هایی که پروردگارم به دست خود کاشته و بعد به آن گفت باش پس شد دست آویزد، باید پس از من علی بن ابی‌طالب (ع) و اوصیا از نسل مرا اطاعت کند، زیرا آنها شما را از هیچ هدایتی خارج نکنند و به هیچ گمراهی درنیاورند. شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند» ([255])

**و عن أبي جعفر (ع) قال في حق الإمام علي والأئمة من ولده: (... ولا يهتدي هاد إلا بهديهم، ولا يضل خارج من هدى إلا بتقصير عن حقهم؛ لأنهم أمناء الله على ما هبط من علم ...) ([256]).**

از امام باقر (ع) در حق امام علی (ع) و امامان از نسل او نقل شده است: «... و هیچ هدایت شونده‌ای جز به هدایت آنان ره نیابد و هیچ بیرون شونده‌ای از هدایت منحرف نمی‌شود مگر به کوتاهی کردن از حق آنان؛ زیرا ایشان امینان خدایند بر هر علم و عذر و هشدارى که فرود آورده است...» ([257]).

و عن أبي جعفر (ع) قال: (كذلك نحن والحمد لله لا ندخل أحداً في ضلالة ولا نخرجه من هدى، إن الدنيا لا تذهب حتى يبعث الله (عزوجل) رجلاً منا أهل البيت يعمل بكتاب الله لا يرى فيكم منكرًا إلا أنكره) ([258]).

امام باقر (ع) فرود: «ما این چنین هستیم و خدای را سپاسگزاریم. ما هیچ کس را در گمراهی نیفکنیم و از راه راست بیرون نبریم. دنیا به پایان نرسد تا آن که خداوند عزوجل مردی از خاندان ما اهل بیت مبعوث فرماید که به کتاب خدا عمل کند و در میان شما عمل زشتی نمی‌بیند مگر آنکه انکارش کند» ([259]).

و عن أمير المؤمنين (ع) في وصف الفتن في آخر الزمان قال: (... انظروا أهل بيت نبيكم، فإن لبدوا فالبدوا وإن استنصروكم فانصروهم تنصروا وتعذروا، فإنهم لن يخرجوكم من هدى ولن يدعوكم إلى ردى، ولا تسبقوهم بالتقدم فيصرعكم البلاء وتشمت بكم الأعداء) ([260]).

امیرالمؤمنین (ع) در توصیف فتنه‌های آخرالزمان فرمود: «... به اهل بیت پیامبران بنگرید، اگر توقف کردند شما هم توقف کنید و اگر از شما یاری خواستند ایشان را یاری کنید تا یاری شوید و معذور باشید؛ چرا که اهل بیت، شما را از هدایت بیرون نمی‌کنند و به هلاکت دعوت نمی‌کنند. با تندرستی از ایشان سبقت نجوید که بلا شما را بر زمین زند و دشمنان، شما را شماتت کنند» ([261]).

و عن رسول الله (ص) أنه قال: (إن الله تعالى جعل ذرية كل نبي من صلبه، وجعل ذريتي من صلب علي بن أبي طالب (ع)، وإن الله اصطفاهم كما اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين فاتبعوهم يهدوكم إلى صراط مستقيم، فقدموهم ولا تتقدموا عليهم، فإنهم أحلمكم صغاراً وأعلمكم كباراً، فاتبعوهم لا يدخلونكم في ضلال ولا يخرجونكم من هدى) ([262]).

از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که فرمود: «خداوند متعال ذریه‌ی هر پیغمبری را از صلب خود آن پیغمبر قرار داد و ذریه‌ی مرا از صلب علی بن ابی طالب (ع) قرار داد، و خداوند آنها را برتری داد همان‌طور که آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد، پس از آنها پیروی کنید که ایشان شما را به راه مستقیم هدایت می‌نمایند، آنها را پیش بردارید و بر آنها پیشی نگیرید، حلم و بردباری آنها در کودکی از همه‌ی شما بیشتر و دانش آنها در بزرگی از همه‌ی شما فزون‌تر است. از آنها متابعت کنید که ایشان شما را به گمراهی وارد نکنند و از هدایت خارج نگردانند» ([263]).

**وقال رسول الله(ص) لعمار: (تقتك الفئة الباغية وأنت إذ ذاك مع الحق والحق معك، يا عمار إن رأيت علياً سلك وادياً وسلك الناس كلهم وادياً فاسلك مع علي فإنه لن يدليكَ في ردى ولن يخرجك من هدى ...)** ([264]).

پیامبر خدا(ص) به عمار فرمود: «ای عمار! تو را گروه سرکش خواهند کشت و تو در آن هنگامه با حق هستی و حق با تو است. ای عمار! اگر دیدی علی به راهی رفت و همه‌ی مردم به راه دیگر، تو به راهی که علی رفته است برو زیرا او تو را به هیچ بدی راهنمایی نمی‌کند و از هیچ هدایتی منحرف نمی‌سازد...» ([265]).

**و عن رسول الله(ص) أنه قال: (أيها الناس هذا أخي ووصيي وخليفتي من بعدي، وخير من أخلفه فوازروه وانصروه، ولا تتخلفوا عنه، فإنه لا يدخلكم في ضلالة ولا يخرجكم من هدى).** ([266]).

و نیز از حضرت رسول(ص) نقل شده است که فرمود: «ای مردم! این برادرم و وصی‌ام و جانشینم پس از من و برترین کسی است که به جانشینی خود گذاشته‌ام، او را

کمک کنید و یاری رسانید، و از او عقب نیفتید که او شما به هیچ ضاللتی وارد نکند و از هیچ هدایتی خارج نسازد». [267]

**والآن نرجع إلى بيان معنى الفصاحة والبلاغة التي اشتهر بها الرسول محمد(ص) وآل بيته المعصومين، فأقول:**

اکنون به تبیین معنای فصاحت و بلاغتی که حضرت محمد(ص) و اهل بیت معصوم آن حضرت به آن اشتهار یافته‌اند، بازمی‌گردیم و می‌گوییم:

**البلاغة هي: بلوغ المعنى وبيان البرهان والحجة بأوضح مقال من غير أطناب ممل ولا إيجاز مخل. فالبلاغة مأخوذة من البلوغ. تقول بلغت المكان أي وصلت إليه. والبلاغة هي الفصاحة أيضاً.**

بلاغت یعنی رساندن معنی، و بیان برهان و دلیل با رساترین گفتار بدون پرگویی ملال‌آور و کوتاه‌گویی خلل‌آور. بلاغت از بلوغ گرفته شده است. می‌گویی «بلغتُ المكان» یعنی «به مکان رسیدم». به علاوه بلاغت، همان فصاحت نیز می‌باشد.

**والفصاحة هي: وضوح الكلام وبيانه من غير غموض أو إجمال مخل وبداهة الجواب المفحم للخصم، والفصاحة مأخوذة من الإفصاح وهو الإيضاح والبيان مع مراعاة تقبل المستمع وإدراكه. والفصاحة هي نفس معنى البلاغة تقريباً.**

فصاحت عبارت است از روشنی کلام و بیان آن بدون ابهام یا اجمال مُخل و بدیهه‌گویی در جوابی که طرف را در سخن گفتن درمانده سازد. فصاحت از افصاح گرفته شده است که به معنای آشکار نمودن و تبیین مطلب با رعایت کردن میزان

پذیرش شنونده و درک و فهم او می باشد. فصاحت تقریباً همان معنای بلاغت را می رساند.

وجاء شرح ذلك في لسان العرب لابن منظور: (فصح: الفصاحة: البيان، فصح الرجل فصاحة، فهو فصيح من قوم فصحاء وفصاح وفصح ... إلى أن قال: قال: وقد يجيء في الشعر في وصف العجم أفصح يريد به بيان القول، وإن كان بغير العربية، كقول أبي النجم: أعجم في آذانها فصيحاً يعني صوت الحمار أنه أعجم، وهو في آذان الأتني فصيح بين. وفصح الأعجمي، بالضم فصاحة: تكلم بالعربية وفهم عنه، وقيل: جادت لغته حتى لا يلحن، وأفصح كلامه إفصاحاً. وأفصح: تكلم بالفصاحة، وكذلك الصبي، يقال: أفصح الصبي في منطقه إفصاحاً إذا فهمت ما يقول في أول ما يتكلم. وأفصح الأغم إذا فهمت كلامه بعد غتمته. وأفصح عن الشيء إفصاحاً إذا بينه وكشفه. وفصح الرجل وتفصح إذا كان عربي اللسان فازداد فصاحة ..... وقيل: جميع الحيوان ضربان: أعجم وفصيح، فالفصيح كل ناطق، والأعجم كل ما لا ينطق. وفي الحديث: غفر له بعدد كل فصيح وأعجم، أراد بالفصيح بني آدم، وبالأعجم البهائم. والفصيح في اللغة: المنطلق اللسان في القول الذي يعرف جيد الكلام من رديئه، وقد أفصح الكلام وأفصح به وأفصح عن الأمر. ويقال: أفصح لي يا فلان ولا تجمجم، قال: والفصيح في كلام العامة المعرب. ويوم مفصح: لا غيم فيه ولا قر. الأزهري: قال ابن شميل: هذا يوم فصح كما ترى إذا لم يكن فيه قر. والفصح: الصحو من القر، ..... وأفصح الصبح: بدا ضوءه واستبان. وكل ما وضح، فقد أفصح. وكل واضح: مفصح. ويقال: قد فصحك الصبح أي بان لك وغلبك ضوءه، ومنهم من يقول: فضحك، وحكى اللحياني: فصحه الصبح هجم عليه. وأفصح لك فلان: بين ولم يجمجم. وأفصح الرجل من كذا إذا خرج منه) ([268]).

وباختصار شديد يكون معنى البلاغة والفصاحة هو: قوة وبداهة الحجة والبرهان مع إيضاح المعنى بأقل الكلام وأسهله على المستمع مع الدقة في اختيار المفردات وتجانسها مع المعاني.

(با توجه به شرح فصاحت در لسان عرب ابن منظور) به اختصار شديد معنى بلاغت و فصاحت می شود: توان و بديهه گویی دلیل و برهان به همراه واضح کردن معنى با حداقل كلام و ساده ترین شیوه برای شنونده به همراه دقت در انتخاب کلمات و تجانس آنها با معانی. [269]

ولنترك تعريفنا وتعريف اللغويين ولنسأل أهل البيت (ع) عن معنى البلاغة والفصاحة فقولهم العدل والفصل وما بعد الحق إلا الضلال المبين:

حال تعريف خودمان و تعريف دانشمندان علم لغت را کنار می گذاریم و از اهل بیت (ع) درباره ی معنای بلاغت و فصاحت سؤال می کنیم که سخن آنها عدل و فصل است و پس از حق، جز گمراهی آشکار چیز دیگری نیست:

عن زيد بن علي، عن أبيه (ع)، قال: سئل علي بن أبي طالب (ع): من أفصح الناس؟ قال: (المجيب المسكت عند بديهة السؤال) [270].

زيد بن علی از پدرش (ع) نقل کرده است که از علی بن ابی طالب (ع) سؤال شد: فصیح ترین مردم کیست؟ در پاسخ فرمود: «کسی که فی البداهه و بدون فکر قبلی، به گفته ها پاسخ صحیح و جامع می دهد به طوری که گوینده را ساکت می کند و برای او جای سخن باقی نمی گذارد». [271]

ومعنى ذلك أن أفصح الناس هو المجيب عند مفاجئة السؤال المسكت والملجم بجوابه الخصم، وهذا يعتمد على قوة الحجة وهيمنتها على احتجاج الخصم، وبذلك يكون ضعيف الحجة عند مفاجئة السؤال ليس

فصيحاً وإن كان متقناً لجميع فنون اللغة العربية؛ لأن إتقان العربية شيء وإتمام الحجة شيء آخر، فليس كل متقن للعربية تام الحجة، وكذلك ليس كل تام الحجة متقن للعربية، فبينهما عموم وخصوص من وجه كما يعبر المناطقة.

معنای این سخن آن است که فصیح‌ترین مردمان کسی است که به هنگام پرسش ناگهانی، پاسخی ساکت‌کننده به طرفش می‌دهد، و این متکی به قدرت استدلال و تسلط او بر احتجاج طرف است. بر این اساس کسی که در سؤال ناگهانی، حجتی سست دارد فصیح به شمار نمی‌رود حتی اگر زبردستانه جمیع فنون زبان عربی را به کار گرفته باشد؛ زیرا به کارگیری ماهرانه‌ی زبان عربی چیزی است و به فرجام رساندن حجت و دلیل چیز دیگر و هر کسی که لغت عربی را کامل می‌داند حجت تمام ندارد و هر کسی هم که حجت کامل و تمام دارد الزاماً به عربی دقیق و متقن سخن نمی‌گوید و عامه و خاصه‌ی مردم در گفت‌وگو به شکلی بین این دو قرار می‌گیرند.

**وبذلك يكون تام الحجة فصيحاً وإن لم يكن متقناً للعربية.**

از این رو، کسی که حجت تمام و کامل دارد، فصیح است حتی اگر سخنش دقیقاً منطبق بر لغت زبانی نباشد.

وعن أبي جعفر (ع): (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) ([272])، قال: (نحن الناس ونحن المحسودون وفيما نزلت. وقال: إن الله تعالى أعطى المؤمن البدن الصحيح، واللسان الفصيح، والقلب الصريح، وكلف كل عضو منها طاعة لذاته ولنبيه ولخلفائه، فمن البدن الخدمة له ولهم، ومن اللسان الشهادة به، ومن القلب الطمأنينة بذكره وبذكرهم، فمن شهد باللسان واطمأن بالجنان وعمل بالأركان أنزله الله الجنان) ([273]).



امام ابوجعفر (ع) در تفسیر (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است حسد می‌برند؟)، [274] فرمود: «ما مردم هستیم و ما مورد حسادت قرار گرفتیم و آیه درباره‌ی ما نازل شده است». سپس فرمود: «خدای متعال به مؤمن، بدن سالم و زبان فصیح و قلب خالص عطا فرموده و هر عضو از بدن او را به طاعت خودش و پیامبرش و خلفای خود مکلف نموده است. خدمت بدن، خدمت به او و آنها است و از زبان شهادت به وحدانیت او، و از قلب آرام گرفتن به یادش و یاد آنها؛ بنابراین هر کس با زبان گواهی دهد و به بهشت آرام یابد و با اعضای بدن عمل کند، خداوند او را در بهشت فرود آورد». [275]

**و عن الإمام علي (ع): (البلاغة ما سهل على المنطق وخف على الفطنة) [276].**

امام علی (ع) می‌فرماید: «سخن رسا آن است که به آسانی بر زبان آید و به سادگی فهمیده شود». [277]

**و عنه (ع): (البلاغة أن تجيب فلا تبطئ، وتصيب فلا تخطئ) [278].**

و نیز آن حضرت (ع) فرمود: «بلاغت آن است که پاسخ دهی بی‌کندی و درست بگویی بی‌خطا». [279]

**و عن الإمام الصادق (ع): (ليست البلاغة بحدة اللسان ولا بكثرة الهذيان، ولكنها إصابة المعنى وقصد الحجة) [280].**

امام صادق (ع) فرموده است: «بلاغت آن نیست که زبانی تند و تیز داشته باشی و یاوه بگویی، بلاغت به معنی به شایستگی ادای مقصود کردن و دلیل درخور آوردن است». [281]

وهنا يبين لنا الإمام الصادق (ع) بأن البلاغة ليست هي حدة اللسان، والحدة عدم التلكؤ أثناء الكلام أو مع البذاءة. ولا بكثرة الكلام الفارغ عن المعنى والبرهان وإن كان موافقاً تماماً لقواعد اللغة العربية، وإنما البلاغة هي إصابة وتبيين المعنى المنشود وقصد الحجة وإتمامها على المطلوب، ولا ينافي ذلك المخالفة البسيطة لقواعد اللغة العربية، نعم المخالفة الفاحشة لقواعد اللغة العربية قد تخرج الكلام عن حد البلاغة والفصاحة، وهذا نادر الوقوع من قبل أصحاب الحجة والبرهان.

در اینجا امام صادق (ع) برای ما روشن می‌سازد که بلاغت نه به تندى و تیزی زبان است و تندى زبان عبارت است از عدم درنگ اثنای کلام یا بیهوده‌گویی- و نه به زیادى سخن پوچ و فارغ از معنا و برهان اگرچه به طور کامل موافق قواعد زبان عربی باشد؛ بلکه بلاغت، رساندن تیر به هدف و بیان معنی مطلوب و دلیل رسا آوردن و تمام نمودن آن بر آن چه مطلوب است، می‌باشد و این تعریف تعارضی با داشتن مخالفتی اندک با قواعد زبان عربی ندارد. آری! قانون‌شکنی فاحش قوانین زبان عربی، کلام را از حد بلاغت و فصاحت خارج می‌کند که از اصحاب حجت و برهان بسیار کم رخ می‌دهد.

و عن أحدهم (ع) وقد سئل عن البلاغة: (من عرف شيئاً قل كلامه فيه، وإنما سمي البليغ؛ لأنه يبلغ حاجته بأهون سعيه) ([282]).

از یکی از معصومین (ع) درباره‌ی بلاغت سؤال شد. فرمود: «هر کس چیزی را بشناسد، کلامش درباره‌ی او کم می‌شود و بلیغ را از آن جهت بلیغ نامیده‌اند که با کم‌ترین زحمت، مقصود خود را می‌رساند». ([283])

و عن الصادق (ع): (ثلاثة فيهن البلاغة: التقرب من معنى البغية، والتباعد من حشو الكلام، والدلالة بالقليل على الكثير) ([284]).

امام صادق (ع) فرمود: «سه چیز نشانه‌ی بلاغت کلام است: عدم انحراف سخن از مقصود، پرهیز از سخنان زاید و بی‌فایده، بیان معانی زیاد با عبارت کوتاه».[285]

**و عن الإمام علي (ع): (قد يكتفي من البلاغة بالإيجاز)[286].**

امام علی (ع) فرمود: «برای دستیابی به بلاغت سخن، ایجاز و اختصارگویی کافی است».[287]

**و عنه (ع): (أبلغ البلاغة ما سهل في الصواب مجازه وحسن إيجازه)[288].**

و نیز آن حضرت (ع) فرمود: (بلیغ‌ترین سخن آن است که مقصود را به راحتی برساند و خلاصه‌گویی داشته باشد).[289]

**و عنه (ع): (أحسن الكلام ما زانه حسن النظام، وفهمه الخاص والعام)[290].**

و نیز از آن حضرت (ع) است که: (بهترین گفتار آن است که به حسن ترتیب و نظم آراسته باشد و عالم و عامی آن را بفهمند).[291]

ومعنى ذلك أن أفصح الكلام وأبلغه ما كان منتظماً ومترابط الأجزاء والأدلة بحيث يفهمه الخاص والعام أي يفهمه الناس على اختلاف مستوياتهم في الفهم والمعرفة، فالذي يريد التكلم مع عامة الناس لا يعد فصيحاً إذا احتوى كلامه على المفردات التي لا يفهمها إلا الخاص في الفهم والمعرفة، بل لا يعد فصيحاً إلا عند التنزل إلى لغة القوم والتحدث معهم بما يفهمون حتى لو اضطر إلى التحدث باللغة العامية الدارجة؛ لأن الفصاحة هي الإيضاح والبيان ومخاطبة الناس على قدر عقولهم وبما

**يفهمون، بحيث يكون الكلام تستأنس به الآذان ولا يُتعب فهمه الأذهان  
كما في الخبر الآتي:**

این سخن به آن معنا است که فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین گفتارها آن است که اجزا و دلالت‌های آن منظم و هماهنگ باشد به طوری که خاص و عام یعنی مردمانی در سطوح مختلف فهم و معرفت آن را بفهمند و دریابند. اگر کسی که با عامه‌ی مردم تکلم می‌کند، در گفتارش لغاتی به کار برد که فقط خواص در فهم و معرفت آن را می‌شناسند، وی فصیح به شمار نمی‌رود، بلکه هنگامی فصیح قلمداد می‌شود که به زبان مردم تنزل کند و با آنها چنان سخن گوید که آن را بفهمند و درک کنند، حتی اگر مجبور شود که با زبان محاوره‌ی عامیانه با آنها گفت‌وگو کند؛ چرا که فصاحت، آشکار رساندن و تبیین مطلب و سخن گفتن با مردم به اندازه‌ی عقل‌های آنها و براساس مقدار فهم آنها است، به طوری که گوش‌ها به سخن‌انس می‌گیرد و درک آن بر ذهن‌ها دشوار نمی‌آید. این مطلب در خبر زیر آمده است:

**عن أمير المؤمنين (ع): (أحسن الكلام ما لا تمجه الآذان، ولا يتعب فهمه الأفهام) ([292]).**

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «نیکوترین گفتار آن است که شنیدنش به گوش‌ها ناخوش نیاید و ذهن‌ها در فهم آن به رنج نیفتد». ([293])

**وعنه (ع): (أحمد من البلاغة الصمت حين لا ينبغي الكلام) ([294]).**

و نیز ایشان (ع) فرمود: «ستوده‌تر از بلاغت در گفتار، خموشی است در جایی که سخن گفتن شایسته نیست». ([295])

و عن رسول الله: (أبغض الناس إلى الله تعالى البليغ الذي يتخلل بلسانه تخلل الباقرة بلسانها) [296].

از رسول اکرم (ص) نیز نقل شده است که فرمود: «منفورترین کس نزد خداوند متعال سخن آوری است که زبانش را مانند گاو به هر طرف می چرخاند». [297]

وعنه (ص): (إن الله ليبغض الرجل البليغ الذي يلعب بلسانه كما تلعب الباقرة) [298].

و نیز ایشان (ص) فرمود: «خداوند از مرد سخن آور زبان بازی که مانند گاو با زبان خود بازی می کند نفرت دارد». [299]

و عنه (ص): (لعن الله الذين يشققون الخطب تشقيق الشعر) [300].

و نیز فرمود: «لعنت خدا بر کسانی که در سخنرانی ریزپردازی می کنند، گویا که مو می شکافند!». [301]

و عنه (ص): (شرار أمتي الثرثارون والمتشدقون المتفيهقون وخيار أمتي أحاسنهم أخلاقاً) [302].

و نیز ایشان (ص) فرمود: (بدترین افراد امت من پُرگویان و کسانی هستند که بی پروا زبان می گشایند و زیاده گویی می کنند و بهترین افراد امتم نیک خوترین آنها هستند). [303]

والشديق هو جانب الفم والمتشديق هو الذي يحرك جانب فمه أثناء الكلام ليظهر فصاحته أمام الناس، وهؤلاء ملعونون على لسان رسول الله (ص)؛ لأن مهم الوحيد هو الظهور أمام الناس بمظهر الفصحاء، أو

لكي يقول عنهم الناس بأنهم علماء لصعوبة فهم كلامهم، وتركوا مراعاة الناس والحرص على هدايتهم بأسهل وأقرب خطاب إلى عقولهم، أضف إلى ذلك ما يرافق التشدق من العجب والرياء والتكبر وغيرها من الأمراض الشيطانية.

«شدق» گوشه‌ی دهان است و «متشدق» کسی است که به هنگام سخن گفتن کنج دهانش را می‌جنباند تا فصاحتش را پیش مردم نمایان سازد. این افراد بر زبان پیامبر خدا(ص) لعن شده‌اند زیرا تنها هم و هدف آنها این است که در نظر مردم در قالب افراد فصیح جلوه‌گر شوند یا برای این که چون درک کلامشان دشوار است، مردم آنها را دانشمند و عالم توصیف کنند. آنها رعایت حال مردم و اشتیاق بر هدایت آنها با آسان‌ترین و نزدیک‌ترین گفتار به عقل‌هایشان را ترک گفته‌اند. این را هم اضافه کن که با «تشدق» عجب و ریا و تکبر و دیگر امراض شیطانی همراه است.

**والتفهيق في الكلام هو التوسع والتعمق وهو أيضاً من الامتلاء أي كأنه يملأ فمه بالكلام - راجع صحاح الجوهري - ولا يخفى ما في ذلك من التصنع وحب الظهور والمدح، أضف إلى ذلك صعوبة تفهم عامة الناس لهكذا كلام موسع ومعرق.**

«تفهيق» در سخن یعنی «فراخ کردن و غور کردن» که آن نیز از آکندگی می‌آید یعنی گویی او دهانش را از سخن می‌آکند به صحاح جوهری مراجعه کنید. و پوشیده نیست که در این کار، ظاهرسازی و حب ظهور و مدح وجود دارد و بر آن، دشوار بودن فهم چنین کلام فراخ و ژرفی بر عامه مردم را نیز اضافه کن.

**وعن الإمام علي (ع): (آلة "آية" البلاغة قلب عقول ولسان قائل)**  
[304].

امام علی(ع) می‌فرماید: «ابزار (نشانه) بلاغت، دل دانا و زبان گویا است.» [305]

وعنه (ع): (ربما خرس البليغ عن حجته، ربما ارتج على الفصيح  
الجواب) ([306]).

و نیز ایشان (ع) فرموده است: «بسا که بلیغ در استدلال خویش گُنگ ماند و بسا که  
فصیح در پاسخ، درماند.» ([307]).

وعنه (ع): (أصدق المقال ما نطق به لسان الحال) ([308]).

و نیز فرمود: (راست‌ترین سخن آن است که زبان حال نیز گویای آن باشد). ([309]).

خامساً: من النقطة الرابعة تبين أن البلاغة والفصاحة هي وضوح  
الحجة والدليل وسرعة الإجابة وإسكات الخصم ، وإيصال المعنى إلى  
المستمع بأبسط وأقل الكلمات.

پنجم: از بند چهارم مشخص شد که بلاغت و فصاحت عبارت است از روشن بودن  
حجت و دلیل و سرعت پاسخ‌گویی و ساکت کردن طرف مقابل و رساندن معنی به  
شنونده با ساده‌ترین و کم‌ترین کلمات.

وأنا أقطع بأن كل منصف متجرد عن التعصب الأعمى إذا قارن  
خطابات وبيانات وكتب السيد أحمد الحسن مع كتب وخطابات وبيانات  
غيره، يجد أن كلام الغير الثرى وكلام السيد أحمد الحسن الثريا، بل  
مقارنة السيد أحمد الحسن مع غيره يعتبر ظلماً له، كما أنك تظلم السيد  
عندما تصفه بأنه أحد من العصا.

من مطمئنم اگر انسان باانصاف و عاری از تعصب کور، سخنرانی‌ها و بیانیه‌ها و  
کتاب‌های سید احمد الحسن را با کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و بیانات دیگران مقایسه کند  
آن را ثری (خاک) و کلام سید احمد الحسن را ثریا (نور) می‌بیند؛ و اصولاً مقایسه‌ی

سید احمد الحسن با دیگران ستم ورزی نسبت به او است، همان طور که اگر بگویی شمشیر بزان تر از عصا است، به شمشیر ظلم کرده‌ای!

**فمن هو الأفصح والأبلغ الذي أفحم الجميع بالحجة والبرهان الواضح الذي يفهمه الخاص والعام، من القرآن والسنة المطهرة أم الذين هربوا من مناظرته أو الرد على كتبه وأدلته أم الذين واجهوه بالأهواء والآراء العقلية الناقصة والمخالفة للثقلين القرآن والسنة المطهرة !!!؟!**

پس فصیح‌تر و بلیغ‌تر، کسی است که همگان را با دلیل و برهان روشن از قرآن و سنت مطهر که خاص و عام آن را می‌فهمند ساکت و مجاب کرده است؛ یا آن کسانی که از مناظره با او گریختند یا از پاسخ دادن به کتاب‌ها و ادله‌ی او سر باز زدند، یا کسانی که با هواها و آرای عقلی ناقص‌شان و با مخالفت با ثقلین یعنی قرآن و سنت پاک با او مواجه شدند؟!؟!!

**من هو الأبلغ والأفصح الذي يهيمن بكلامه على العقول والقلوب ويعرج بها إلى ملكوت السموات، ومنطقه القرآن والسنة أم الذين خالفوا القرآن والسنة وأقروا بحاكمية الناس واتبعوا الفكر الغربي (الديمقراطية) ونبذوا كتاب الله تعالى واتبعوا القانون الوضعي الشيطاني فتسافلوا بالناس إلى قعر الجحيم مع من غصب حق أمير المؤمنين.**

بلیغ‌تر و فصیح‌تر کسی است که با گفتارش عقل‌ها و دل‌ها را مغلوب خود می‌سازد و آنها را به ملکوت آسمان‌ها عروج می‌دهد و گفتارش قرآن و سنت است؛ یا آن کسانی که با قرآن و سنت مخالفت نمودند و به حاکمیت مردم گردن نهادند و تفکر غربی (دموکراسی) را پی گرفتند و کتاب خدای متعال را پشت سر افکندند و از قانون وضعی شیطانی پیروی کردند و مردم را همراه با کسانی که حق امیرالمؤمنین را غصب کردند، به قعر جحیم فرود آوردند؟!؟!!



قال الله تعالى: (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) [310].

اللجنة العلمية - أنصار الإمام المهدي (مکن الله له في الأرض)  
الشيخ ناظم  
العقيلي

حق تعالی می فرماید: (بگو: آیا از این بتان شما کسی هست که به حق راه نماید؟ بگو: خدا به حق راه می نماید. آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟) [311].

هیأت علمی - انصار امام مهدی (ع) (خداوند در زمین تمکینش دهد)

شیخ ناظم عقیلی



[206] - التوبة: 124 - 125.

[207] - توبه: 124 و 125.

[208] - شرح نهج البلاغة - لابن أبي الحديد: ج 1 ص 28.

[209] - شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج 1 ص 28.

[210] - مستدرک الوسائل - الميرزا التوري: ج 4 ص 278.

[211] - مستدرک الوسائل ميرزای نوری: ج 4 ص 278.

[212] - البقرة: 120.

[213] - بقره: 120.

[214] - الزخرف: 51 - 52.

- [215] - زخرف: 51 و 52.
- [216] - تفسير القمي: ج 2 ص 285.
- [217] - تفسير قمي: ج 2 ص 285.
- [218] - التبيان: ج 7 ص 170.
- [219] - بيان: ج 7 ص 170.
- [220] - مجمع البيان: ج 7 ص 19.
- [221] - تفسير مجمع البيان: ج 9 ص 86.
- [222] - مجمع البيان: ج 7 ص 19.
- [223] - تفسير مجمع البيان: ج 9 ص 86.
- [224] - تفسير الصافي: ج 4 ص 394.
- [225] - تفسير صافي: ج 4 ص 394.
- [226] - الكافي: ج 2 ص 422.
- [227] - كافي: ج 2 ص 422.
- [228] - شرح أصول الكافي: ج 1 ص 145.
- [229] - شرح اصول كافي: ج 1 ص 145.
- [230] - بصائر الدرجات: ص 509.
- [231] - بصائر الدرجات: ص 509.
- [232] - وسائل الشيعة (الإسلامية): ج 21 ص 245.
- [233] - وسایل الشيعة (اسلامی): ج 21 ص 245.
- [234] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.
- [235] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.
- [236] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.
- [237] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.
- [238] - ميزان الحكمة - محمدي الريشهري: ج 3 ص 2120.

[239] - ميزان الحكمت - مهدي ريشهري: ج 3 ص 2120.

[240] - ميزان الحكمة - محمدي الريشهري: ج 3 ص 2120.

[241] - ميزان الحكمت - مهدي ريشهري: ج 3 ص 2120.

[242] - مناقب آل أبي طالب - لابن شهر آشوب: ج 3 ص 414.

[243] - مناقب آل أبي طالب - ابن شهر آشوب: ج 3 ص 414.

[244] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.

[245] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.

[246] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.

[247] - مستدرک الوسائل: ج 4 ص 278.

[248] - الأمالي - للصدوق: ص 658.

[249] - امالي - صدوق: ص 658.

[250] - المقنعة - للشيخ المفيد: ص 466.

[251] - مقنعه - شيخ مفيد: ص 466.

[252] - نهج البلاغة: ج 1 ص 189.

[253] - نهج البلاغه: ج 1 ص 189.

[254] - بصائر الدرجات: ص 70.

[255] - بصائر الدرجات: ص 70.

[256] - بصائر الدرجات: ص 219.

[257] - بصائر الدرجات: ص 219.

[258] - الكافي: ج 8 ص 396.

[259] - كافي: ج 8 ص 396.

[260] - كتاب سليم بن قيس: ص 258.

[261] - كتاب سليم بن قيس: ص 258.

[262] - الفضائل - شاذان بن جبرائيل القمي: ص 154.

[263] - فضائل - شاذان بن جبرائيل قمي: ص 154.

[264] - الطرائف: ص 104.

[265] - طرائف: ص 104.

[266] - الصراط المستقیم: ج 2 ص 81.

[267] - صراط مستقیم: ج 2 ص 81.

[268] - لسان العرب - لابن منظور: ج 2 ص 544.

[269] - در این قسمت در اصل کتاب عربی «الجواب المنیر عبر الاثیر - جزء 4» صفحه‌ی 136 متن صفحه‌ی 544 از جلد 2 کتاب لسان العرب ابن منظور آورده شده که به جهت تناسب نداشتن با خواننده‌ی فارسی‌زبان و تخصصی بودن متن، در این کتاب، به فارسی ترجمه نشده است. علاقه‌مندان می‌توانند به اصل کتاب عربی رجوع نمایند (مترجم).

[270] - بحار الأنوار: ج 86 ص 290.

[271] - بحار الانوار: ج 86 ص 290.

[272] - النساء: 54.

[273] - مناقب آل أبي طالب - لابن شهر آشوب: ج 3 ص 315.

[274] - نسا: 54.

[275] - مناقب آل ابی طالب - ابن شهر آشوب: ج 3 ص 315.

[276] - میزان الحکمة - محمدي الريشهري: ج 1 ص 290.

[277] - میزان الحکمت - محمد ریشهري: ج 1 ص 290.

[278] - نفس المصدر السابق.

[279] - میزان الحکمت - محمد ریشهري: ج 1 ص 290.

[280] - بحار الانوار: ج 75 ص 292.

[281] - بحار الانوار: ج 75 ص 292.

[282] - بحار الأنوار: ج 75 ص 241.

[283] - بحار الانوار: ج 75 ص 241.

[284] - مستدرک سفینه البحار: ج 1 ص 417.

[285] - مستدرک سفینه بحار: ج 1 ص 417.

[286] - میزان الحکمة - محمدي الريشهري: ج 1 ص 290.

- [287] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[288] - المصدر السابق.
- [289] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[290] - المصدر السابق.
- [291] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[292] - المصدر السابق.
- [293] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[294] - المصدر السابق.
- [295] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[296] - المصدر السابق.
- [297] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[298] - المصدر السابق.
- [299] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[300] - المصدر السابق.
- [301] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[302] - المصدر السابق.
- [303] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[304] - المصدر السابق.
- [305] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[306] - المصدر السابق.
- [307] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[308] - المصدر السابق.
- [309] - ميزان الحكمت - محمد ريشهري: ج 1 ص 290.  
[310] - يونس: 35.

